



عکس: سجاد حسینی / ایران

جان فدایان ایران

در دولت بوده است، روزنامه ایران از امروز ۱۷ مرداد به استقبال هفته دولت رفته و قرار است تا ۸ شهریور هر روز در صفحات ویژه به یکی از پرونده های مهم مرتبط با دولت بپردازد. اولین پرونده به حرمت جان فدایان ایران به شهدای کشور و همچنین دو شهید کابینه وزرای دفاع و اطلاعات اختصاص یافته است.

دولت چهاردهم بخش عمده ای از عمر دو ساله خود را صرف مدیریت شرایط جنگی کرد. از پشتیبانی نیروهای مسلح گرفته تا تأمین نیازمندی های روزمره مردم و بازسازی زیر ساخت های تخریب شده تا مدیریت بازارها و پیش بردن دیپلماسی و ... محورهای عمده فعالیت های مسعود پزشکیان و همکارانش

روایتی از شهدای ملت و ستاره های خاموش سند مظلومیت مردم ایران

روایت •

گروه اجتماعی

نخلستان های استوار میناب، جایی که باد با طعم شرچی و عشق می وزد، قصه ای رقم خورد که قلب های همه انسان های آزاده جهان را به درد آورد. قصه ای از جنس پرواز زود هنگام کبوترانی که هنوز پرواز را نیاموخته، به آسمان ها پر کشیدند. مدرسه، که باید خانه امن مشق و الفبا می بود، ناگهان به نامی گره خورد که داغش برای همیشه بر پیشانی این شهر ماند. آن روز که خورشید بر سر میناب تابید، هیچ کس گمان نمی کرد که قرار است دفتر مشق های ناتمام، آخرین یادگار کسانی باشد که در جست و جوی فردایی روشن بودند. در حمله هوایی دشمنان صهیونی -آمریکایی به مدرسه شجره طیبه ۱۵۶ نفر کشته شدند؛ قربانیان ۱۲۰ دانش آموز (۲۳ پسر و ۴۷ دختر)، ۲۶ معلم (که همگی زن بودند)، هفت نفر از والدین دانش آموزان (چهار مرد و سه زن)، یک رائنده سرویس مدرسه، یک تکنسین داروخانه از درمانگاه مجاور و یک جنین شش ماهه بودند.

اما در میان همه شهدای مدرسه میناب که داغی مضاعف روی دل مردم ایران گذاشتند، نام ماکان نصیری و امیرعلی جادوای ماندگار شد. ماکان یک کودک هفت ساله بود؛ تازه در کلاس اول این مدرسه داشت با حروف الفبا آشنا می شد. «الف» را نوشت و به «ش» شهادت رسید. این کودکان هیچ وقت به پایان درس نرسیدند و برای همیشه در مدرسه شجره طیبه ماندگار شدند. آن چه بر این مدرسه گذشت، به جز غریبه و آوار که تلخ ترین ترازوی جهان بود، ماندگاری نام کودکانی است که دیگر پیکرشان نیست. همه چیز بارها و بارها بررسی شد و امیدها را بین رفت، چون موسک تاماهاک آمریکایی مستقیم به جسم آنان برخورد کرده بود. از ماکان، فقط چند نشانه پیدا شد یک پولیور آبی مجاله شده و یک لنگه کفش ورزشی کرم رنگ و از امیرعلی فقط یک لنگه کفش. اینها نه به عنوان بقایای یک پیکر بلکه به عنوان نشانه های یک حضور باقی ماندند. قهرمانی خالی، تنها مکانی شدند که خانواده های همیشه منتظر ماکان و امیرعلی توانستند با آن به سوگواری بپردازند. قبری که نه پیکری در آن است، نه وزنی؛ فقط نامی روی سنگ ها نوشته شده است «شهید مفقودالثر». نام امیرعلی جادوای، دومین شهید جاویدالثر حمله به مدرسه شجره

طیبه میناب، پس از گذشت چند ماه منتشر شد. دانش آموزی که پدرش تا زمان تولد فرزند جدید، خبر شهادتش را به مادر باردار او اعلام نکرده بودند. از امیرعلی جداوی فقط یک لنگه کفش به جا ماند که به یاد او در مزار نمادینش به خاک سپرده شد. در فرهنگ سوگ، قبر محل تمرکز خاطره و محلی برای سوگواری است؛ جایی که فرد داغدار، داغش را التیام می بخشد اما برای گل های کودکي بود که جهانی شد. هنوز نسیم بازی های کودکانه در حیاط مدرسه حس نکرده بودند و کیف های شان پر از امید بود و قلب های شان لبریز از عشق به آموختن، تصویری از قهرمانی خالی، آماده دفن پیکرهای کوچک و نحیف شان آخرین تصویر روزهای کودکی بود که جهانی شد. هنوز نسیم میناب با بوی دلنگسی می وزد و تا همیشه تاریخ نام تک تک کودکان، معلمان و شهدای مدرسه شجره طیبه با هر زنگ مدرسه در گوش این شهر می پیچد.

فاجعه لامرد

قربانیان یک حمله مرگبار

در غروب خون گرفته نهم اسفند ۱۴۰۴، لامرد هم دیگران شهر آرام همیشگی نبود. در شهری که باید صدای زندگی از کوچه ها، مدرسه ها و زمین های بازی اش شنیده می شد، ناگهان آسمان با آتش و ترکش بر مردم باریدن گرفت؛ حادثه ای که تا آن روز کمتر کسی نمونه اش را دیده بود. ساعت ۱۷:۱۰ بعدازظهر، در کمتر از چند ثانیه، بر فراز دو محله مسکونی، مجموعه ورزشی شهید نعمی و فضای اطراف مهدکودک و مدرسه مجاور آن، فاجعه ای رخ داد که داغش برای همیشه بر پیشانی لامرد و در دل همه مردم ایران خواهد ماند. گزارش ها از آن روز هولناک نشان می دهد که در این حمله، چهار موشک از نوع «پریزم»، که از آن به عنوان موشک از جدیدترین سلاح های ارتش آمریکا یاد شده، بر فراز شهر و در ارتفاعی حدود ۳۰ تا ۴۰ متری منفجر شدند؛ انفجاری که به جای بر جا گذاشتن گودال، بارانی از مرگ را بر سر مردم فرود آورد. گفته می شود هر موشک به

برش •

اوسه ماه دیگر مادر می شد

معلم کلاس دوم مدرسه میناب بود که همراه دانش آموزانش پر کشید. قرار بود تا سه ماه دیگر نوزادش را در آغوش بگیرد اما نهم اسفندماه روزی که موشک های دشمن سقف و دیوار مدرسه شجره میناب را در هم کوبید او همراه دانش آموزان و جنین چندماهه اش شهد شهادت نوشید. حالا خانواده اش مانده اند و سبب می شود که مادر و نوزاد نداشت. زهره شهریاری از قدیمی ترین معلم های مدرسه میناب و از بدو تأسیس، مربی پیش دبستانی بود. بعد هم پایه های لاتر درس داد و علاقه زیادی به شاگردانش داشت. تمام فکرو ذکر او این بود که شاگردانش چه در مدرسه، چه در خانه، آرامش داشته باشند. اگر می فهمید دانش آموزی مشکلی دارد، خودش شخصاً برای حل مشکل پیش قدم می شد. حتی آن روزی که موشک های دشمن صهیونیستی -آمریکایی مدرسه میناب را به تلی از خاک تبدیل کردند او به جای فرار و نجات جان فرزند در شکمش، کنار دانش آموزانش ماند. یکی از اولیای که آن لحظه در مدرسه بود، تعریف کرد «خانم شهریاری وسط حیاط بود و با خانواده ها تماس می گرفت که مدرسه تعطیل شده است. ناگهان موشک اول به ساختمان خورد. او به جای اینکه از ساختمان دور شود، دوید به سمت کلاس دوم. حدود ۹ دانش آموز در آن کلاس تنها مانده بودند و منتظر پدر و مادرشان بودند. زهره رفت که پیش آنها باشد. رفت و دیگر بازنگشت. با همان دانش آموزان دوست داشتنی آسمانی شد. وقتی بمب روی ساختمان مدرسه شجره طیبه فرود آمد، زهره شهریاری، معلم فداکار مینایی دست در دست شاگردان و نوزادی که با او یکی بود، به آسمان پر کشید.

و مردانی که هیچ نسبتی با میدان جنگ نداشتند. اینجا نه سنگر نظامی بود، نه پادگان، نه میدان نبرد؛ فقط زندگی جریان داشت. اما حمله دشمن زندگی -ایرانکی -صهیونیستی چنان طراحی شده بود که مرگ، در پهنه ای گسترده و کور، بر سر مردم عادی آوار شود. به همین دلیل لامرد فقط یک نقطه در نقشه حملات نیست؛ لامرد نام شهری است که در آن، غیرنظامی بودن قربانیان، خود روشن ترین سند این جنایت شد. ابعاد این فاجعه فقط به شمار شهدا ختم نمی شود. حدود ۱۰۰ تا ۱۵۰ نفر هم در این حمله مجروح شدند؛ شماری که برخی از آنان همچنان ترکش ها را در بدن خود حمل می کنند. بعضی بینیای خود را از دست داده اند، برخی با قطع عضو یا معلولیت های دائمی دست و پنجه نرم می کنند و خانواده هایی که هنوز ماهه پس از حادثه، درگیر درمان فرزندان خود هستند. حتی آنان که از نظر جسمی زنده ماندند، از زخم روحی این حادثه در امان نماندند؛ آن ها هر وجدان بیداری، سندی توپ، زمین بازی، صدای ناگهانی و حتی از خود کودکی فاصله گرفتند...

شدت انفجارها به اندازه ای بود که بنا بر روایت های محلی، حتی پس از گذشت ماهه، هنوز آثار ترکش بر دیوار خانه ها و خیابان های شهر دیده می شود. گفته شده در برخی خانه ها، صدها جای اصابت ساچمه تنگستنی بر دیوارها باقی مانده است؛ خانه هایی که دیگر فقط محل سکونت نیستند و به سندن زنده یک فاجعه تبدیل شده اند.

درباره عامل این حمله، هرچند انکارها و تکذیب هایی از سوی مقام های آمریکایی و صهیونیستی مطرح شد، اما گزارش های منتشرشده در برخی رسانه های بین المللی، از جمله بررسی های فنی درباره نوع موشک و شیوه انفجار آن، این احتمال را تقویت کرد که لامرد صحنه استفاده عملیاتی از یک سلاح جدید بود؛ سلاحی که انفجار هوایی و پخش گسترده ترکش های تنگستنی، از ویژگی های اصلی آن عنوان شده است. همین مسأله، بر هولناکی ماجرا اضافه می کند؛ اینکه شهری با مردمی عادی، به میدان آزمایش آتش و آهن تبدیل شد.

فاجعه لامرد، فقط یک حمله نظامی نبود؛ حمله به امنیت زندگی روزمره بود. حمله به کودکی که به بازی، به ورزش، به خانه، به مادری که چشم انتظار بازگشت فرزندش بود و به شهری که گمان می کرد از آتش جنگ دور مانده است. این حادثه، سندی دردناک از آن است که در جنگ های امروز، گاه مرز میان هدف و غیرهدف چنان بی رحمانه درهم می ریزد که اولین

قربانی آن، حقیقت و انسانیت است. لامرد امروز با نام شهدای خود شناخته می شود؛ با اشک مادرانی که هنوز در سوگ فرزندان شان می سوزند؛ با پیکرهای مجروحی که هنوز ترکش در تن دارند و با خاطره کودک دوساله ای که گدشت ماه ها و سال ها هیچ وقت از پستانکش، از هر بیانی رساتر، مظلومیت این شهر را فریاد می زند. تاریخ این غروب خونین را فراموش نخواهد کرد؛ غروبی که در آن، آسمان لامرد بارانی از ترکش و ماتم بر مردمش فرو ریخت.

پلاک ۱۲ خیابان جاجردوی

پلاک ۱۲، روایت درد هزاران بازمانده جنگ تحمیلی سوم است؛ ددی که با گذشت ماه ها و سال ها هیچ وقت از پستانکش، از هر بیانی رساتر، مظلومیت این شهر را فریاد می زند. تاریخ این غروب خونین را فراموش نخواهد کرد؛ غروبی که در آن، آسمان لامرد بارانی از ترکش و ماتم بر مردمش فرو ریخت. پلاک ۱۲، روایت درد هزاران بازمانده جنگ تحمیلی سوم است؛ ددی که با گذشت ماه ها و سال ها هیچ وقت از پستانکش، از هر بیانی رساتر، مظلومیت این شهر را فریاد می زند. تاریخ این غروب خونین را فراموش نخواهد کرد؛ غروبی که در آن، آسمان لامرد بارانی از ترکش و ماتم بر مردمش فرو ریخت. پلاک ۱۲، روایت درد هزاران بازمانده جنگ تحمیلی سوم است؛ ددی که با گذشت ماه ها و سال ها هیچ وقت از پستانکش، از هر بیانی رساتر، مظلومیت این شهر را فریاد می زند. تاریخ این غروب خونین را فراموش نخواهد کرد؛ غروبی که در آن، آسمان لامرد بارانی از ترکش و ماتم بر مردمش فرو ریخت. پلاک ۱۲، روایت درد هزاران بازمانده جنگ تحمیلی سوم است؛ ددی که با گذشت ماه ها و سال ها هیچ وقت از پستانکش، از هر بیانی رساتر، مظلومیت این شهر را فریاد می زند. تاریخ این غروب خونین را فراموش نخواهد کرد؛ غروبی که در آن، آسمان لامرد بارانی از ترکش و ماتم بر مردمش فرو ریخت.



هنوز نسیم
میناب با بوی
دلنگی می وزد
و تا همیشه
تاریخ نام تک
تک کودکان،
معلمان و
شهدای مدرسه
شجره طیبه با
هر زنگ مدرسه
در گوش این
شهر می پیچد